

# حقیقت مسخ انسان



آیت‌الله محمدی گیلانی

- اشکال به مسخ انسان به قاعده «امتناع رجوع ما بالفعل الی ما بالقوه».
- حمل مسخ بر مسخ معنوی نه صوری، مانند مسخ معنوی عالم بی عمل به صورت حمار، و عالم بی تفاوت و عافیت طلب به صورت سگ.
- پاسخ از اشکال، و اینکه حرکت جوهری چنین مسخ را ممکن می‌سازد و بیان مغالطه در اشکال مذکور که از نوع مغالطه «وضع مالیس بعله مکان عله» است.
- نقل کلامی از شرح دعای سحر امام امت مدظله. و بیانی از بوارق ملکوتیه قاضی سعید شریف قمی «ره».

پذیرفته است مثلاً:

تخم مرغ، واجد استعداد مرغ شدن می‌باشد و هنگامی که در طریق تکامل روان گردید و با حرکت و یژه کمال جوئی مراحل جنینی و جویگی را پشت سر نهاد و مرغ بالفعل شد، بدیهی است که در این سفر نسبتاً طولانی هزینه تکوینی استعدادش خرج و مصرف گردیده است، در اینصورت، ممکن نیست که این موجود تکامل یافته، حرکت تنازلی را آغاز کند و بجهت عودت، و از این مرحله فعلیت، بقوه خویش یعنی تخم مرغ شدن، بازگشت نماید، چه آنکه استعداد و قوه‌اش پایان یافته است و تحقق حرکت بدون قوه مناسب، منتع است.

و بسیاری: رجوع هر موجود کاملتری بموجود ناقصتر از خود، با اصول و قواعد حرکت جوهریه، منتع و غیر معقول است، زیرا اصول مبینه مذکور، روشن ساخته که در نظام حرکت جوهریه هر حدی از حدود آن، ماهیت جوهری خاصی است که وجودش، فعلیت حد سابق بر خود، و مجموع این قوه و فعل، قوه فعلیت لاحق است و بدین و یژه ترمسیم کننده انواع مرتبه است. و ناگزیر، حرکت جوهریه، حرکتی است مشکک و متفاوت الدرجات نه حرکت متواظی و متساوی الدرجات. با توجه و باریک‌اندیشی در این اصول لطیف برهانی واضح می‌شود که سیر نزولی و نگوئساری موجود از مرتبه شدید بسوی ضعیف، امری است محال و غیر معقول، از این رو که معنی سیر نزولی و نگوئساری در حرکت تشکیکی این است که فعلیت ثانی با حیثیت فعلیت برای قوه خویش، قوه گردد مثلاً:

در قصه اصحاب سبت، چنانکه گذشت، یهودیان متهم از فرمان برداری خداوند متعال که در فسق و گناه بی پروا بوده و در هتک حرمت و ارتکاب معاصی لجاجت داشته‌اند، بفرمان تکوینی خداوند قهار به بوزینه‌های خوار مسخ شده، و هیئتها و اندامهای متناسب با سجایای پلید و اخلاق رذیله‌شان به آنان افاضه گردید و این دگرگونی خلقتشان همانا بروز صفات بهیمنیت آنان پیش از «یوم تبلی السرائر» بوده که سرائر سوئشان از نشاء کمون بمنتزه بروز در قالبها و پیکرهای متشاکل تجلی یافت.

## اشکال به مسخ انسان

احیاناً در این مورد و نظائر آن اشکال می‌شود که اعتقاد بمسح بگونه مزبور، اعتقاد خرافی است، زیرا که تفسیر مسخ بنحو مذکور حاکی از بی‌خبری از برهان قائم بر امتناع چنین امری است، چه آنکه در محل مربوط، برهان محکم اقامه گردیده که رجوع ما بالفعل بما بالقوه محال است باین تقریر: موجودی که دارای قوه و استعداد وصول بکمال و فعلیتی است در صورت حرکت استکمالی و پیمودن طریق بسوی فعلیت و تمامیت خویش و وصول بآن، ممکن نیست که بعد از این حرکت تصاعدی، سیر تنازلی کند و از مرحله فعلیت و تمامیت نگوئسار شود و بمرحله قوه و نقصان رجعت نماید، زیرا خرج و هزینه تکوینی حرکت، قوه و استعداد است که پایان

انسان با فعلیت انسانی خویش، برای حیوان که قوه اش بوده، قوه شود و بحیوانیت رجعت نماید و همچنین حیوان، بمرتبۀ نباتی که قوه آن بود بازگشت کند و در مثال پیش، مرغ، بمرحله تخم مرغی باز گردد.

باری: ماده تکامل یافته، با سیلان ذاتی و حرکات جوهرته اشتدادی که حائز مرتبۀ عقل هیولانی گردیده، و از مرحله رتبۀ مذکور بمرحله عقل بالملکه و بالاخره عقل بالفعل شده، چگونه ممکن است، بحیوانیت مانند بوزینگی و خنزیری «و شگفت انگیزتر بمرچگی طبق خیر منقول» عودت نماید؟! یعنی عقل بالفعل، بتجرد مثالی که حقیقت حیوانی است رجعت نماید!... و مقصود اصحاب برهان از «امتناع رجوع ما بالفعل الی ما بالقوه» همین معنی است که اجمالاً تقریر نمودیم.

وانگهی حمل اینگونه آیات شریفه که در مقام انذار و موعظت است، بر مسخ صوری مبین الاستحالة، موجب نقض غرض می گردد و آنها را از نظر موعظه و عبرت و انذار ناقض می کند، زیرا فساق بی آرم و بی پروا و شناوران در اقیانوس گناه عیاناً مشاهده می کنند که هیچیک از همکارانشان در ارتکاب معاصی را خداوند قهار مسخ نفرموده و چنین عقوبت رسواخیز و عبرت انگیز دامنگیرش نگشته، عقوبتی که او را از نوع انسانی اخراج کند و بحیوان زبان بسته خوار و مغرور ملحق کرده باشد، و معلوم است که نتیجه آن چیست.

### مسخ معنوی نه مسخ صوری

بشایر این، حمل اینگونه آیات بر مسخ صوری، یک نوع ساده اندیشی زبان بار است بلکه بایستی بر یک معنی معقول و موافق با غرض انذار و موعظه یعنی مسخ معنوی حمل شود باین بیان: کسی که از اطاعت حقتعالی سرپیچی کند، وبدون پروا و حیاء در ارتکاب معاصی و هنک نوامیس و حریمات الهی لجوجانه اصرار ورزد چنانکه اصحاب سبت بدینگونه بوده اند، لزوماً، نقوش سیئات و معاصی در نفس وی تراکم می گردد و رفته رفته صورت جوهرتیه پیدا می کند و باطن او مسخ و دگرگون می شود و از ذرۀ انسانی بحضیض حیوان بیمايه و خوار سقوط نموده و در انظار مردمان شریف و نفوس کریم، ذلیل و مورد تحقیرند، و با آنان، معامله حیوان زبان بسته منظور را روا داشته و از هم نشینی و معاشرت با آنان گریزانند، چنانکه بعضی از مفسرین در تفسیر این سنخ آیات، بدین طریق مشی نموده اند و حتی تصریح کرده اند که باطن اصحاب سبت، مسخ شد و از رتبۀ انسانی تنزل نموده و مثل

بوزینه گردیدند، همانگونه که علماء بی عمل یهود را بخر حامل اسفار تمشیل فرموده، زیرا عالم بی عمل، چون چار پائی است، بگرفته آن کتاب علمی چند و همچنین عالم فاسق بی تفاوت در مقابل مخاطره شریعت را بسگ متملق که تمام همش تند نفس کشیدن است تشبیه فرموده سگی که برایش فرق نمی کند مورد حمله و اهانت واقع شود یا کاری بکارش نداشته باشند در هر دو حال، آن می خواهد نفس بکشد و هم و همش همین است و پس.

### پاسخ اشکال

پاسخ اشکال مذکور بدینترار است: مسئله: «امتناع رجوع ما بالفعل الی ما بالقوه» مسئله ای است برهانی و چنانکه در اصل اشکال اجمالاً تبیین شد، اصول حرکت جوهرتیه، اثبات می کند که ذوات جوهر جسمانی و صفاتشان بدون هیچ وقفه ای در حرکت و دگرگونی است، و جهان طبیعت، حقیقتی است، وحدانی که گوهر و ذاتش در هر آن، متبدل و سیال و اوصاف و اعراضش در همه ابعاد، متغیّر و دگرگون است، و چون این حرکت فراگیر حرکتی است اشتدادی و تشکیکی، نه فقط حرکت تنازلی نامعقول است بلکه حرکت متواطی و متشابه الاجزاء نیز ممتنع است.

ولی پدیده مسخ از مصادیق مسئله نامبرده نیست، تا حکم بامتناع آن شود، پندار مذکور بصورت اشکال ناشی از مغالطه «وضع ما لیس بعلة مکان علة» است و مستشکل بغلط، قاعده یادشده را علت امتناع مسخ و دلیل بر آن پنداشته است، در صورتی که مسخ از فروع قاعده مزبور نبوده. و بالذات امری است ممکن، و ظواهر آیات و روایات بر وقوع آن گواهند، و تأویل ظواهر بدون حجت قاطع بر خلاف، جائز نیست.

توضیح مغالطه مزبور آنکه در مبحث نفس از فلسفه الهی و حکمت متعالیه، ثابت گردیده که نفس انسانی در آغاز حدوثش امری است بالقوه و از آن بعقل هیولانی تعبیر می شود، و بدن مورد تعلق آن نیز بالقوه بوده و با هم از مرحله قوه تدریجاً خارج شده و بفعلیت نائل می گردند و در هر حدی از حدود این سیر تدریجی فعلیت هر یک متناسب با فعلیت دیگری است و به یک وجود موجودند و برحسب اعمال اعم از حسنات یا سیئات، برای آن در جانب سعادت یا شقاوت فعلیت و تحصلی، پدید می آید زیرا قول و فعل اگر چه در حوزه حرکات بقاء و ثباتی ندارد، ولی آثار آنها بنفس منعکس می گردد و در آن منطبع می شود و ثبات فراری می یابد و در صورت تکرار آثار و حالات منعکسه، ملکات و صورت های راسخه می گردند، چه آنکه آثار منعکسه اگر چه در

ابتداء از سنخ کیفیات بوده اما تکرار موجب اشتداد کیفیت می شود و اشتداد کیفیت سبب اعداد نفس برای قبول صورت جوهر می گردد، و بر این وتیره است، حدوث ملکات صناعات علمیه و عملیه.

و با توجه دقیق باین معنی، چنانچه هیئتهای رده و خلقتهای خبیثه مانند حسد و مکر و افتراس و درندگی و نظائر اینها در نفس انسانی اشتداد پیدا کنند و صور جوهری گردند، لازم آن تنوع انسان است، بانواع متناسب با صور و هیئتهای خبیثه و طبعاً ابدان نیز بحکم اتحاد با نفس متشاکل با صورت جوهری مفروض است، و اگر اراده حقتعالی تعلق گرفت که از حالت کمون و مستوریت، ظاهر شود، مثلاً صورت جوهریه افتراس در عالم ملک و شهادت پدیدار گردد، صاحب چنین صورتی انسان کلی خواهد بود یعنی در عین انسانیت، هیئت سگ را خواهد داشت و بنابراین، مسخ حرکت تنازلی نیست بلکه نوعی از حرکت اشتدادی عقل هیولانی در جانب شقاوت است، و بدینجهت گفتیم: مسخ از مصادیق قاعده: «امتناع رجوع ما بالفعل الی ما بالقوه» نیست، و عبارت روشن تر: با نازک اندیشی در قواعد حرکت جوهریه، انسان نوع اخیر نخواهد بود زیرا ممکن است با تراکم و ورود هیئتهای گوناگون، عقل هیولانی وی، صورتهای جوهریه گوناگون را پذیرا گردد، البته تفصیل این بحث موکول بمحل خود می باشد و منظور ما در این توضیح اجمالی کشف مغالطه و رفع اشتباه بوده است.

### دگرگونی نفس در دنیا و آخرت

باری دگرگونی نفس انسانی از نشأه دنیوی به نشأه اخروی و تحولش بمقتضای ملکات و سجایا و احوالش، بصور اخروی و باطنی در همین دنیا باین معنی که بصورت حیوان سبعی یا بهیمی و نظائر آنها در آید، نه فقط مخالف با برهان نیست، بلکه امری است که ارباب شرائع حقه آسمانی بر وقوع آن اصرار دارند، چنانکه ظواهر قرآن کریم و روایات بر وقوع آن دلالت دارد، و اما تحول نفس در نشأه آخرت بصور مختلف ناشی از اعمال و افعال پدیدآور اینگونه صور اخبار متواتره بر آن قائم است، بلکه در نشأه آخرت، ممکن است یک فرد بصور مختلفه محشور شود.

### بیان امام امت

حضرت استاد ما شیخ الفقهاء العظام ذوالسیادتین امام امت مولانا الافضل و والدنا الاكمل امام خمینی مدظله العالی در شرح

دعاء سحر می فرماید: «از یکی از اهل نظر رحمه الله تعالی شنیدم که می فرمود: مقتضای تجسم ملکات و بروز آنها در نشأه آخرت این است که بعضی از مردم بصور گوناگون محشور شود و در آن واحد، خوگ و موش و سگ و همانند اینها شود، و بدیهی است که چنین معنائی بخاطر وسعت دعاء آن عالم، و فریش بعالم وحدت و تجرد است و از تراحم و تضاد عالم طبیعت و هبولی منزّه است».

### بیان قاضی سعید شریف قمی

و حضرت صدرالعرفاء قاضی سعید شریف قمی قدس سره در بوارق المملکوتیه در این باره بیانی دارند که معنای آن چنین است: «اگر صور نفسانی عفاقت فاسده و جهالات و آرائی که با هم متناقضند، گردید، از آنجائی که نفس مجرد است، فناء و عدم در آن راه ندارد، ناچار با داشتن چنان معتقدات متضاد و آراء متناقض علی الدوام در استبدال صورتی بعد از صورت دیگر خواهد بود، فلایموت فیها ولایحیی، و کلمات نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها، زیرا اگر فانی شود راحت می گردد و اگر حیات خالص یابد، بطیب عیش دست یافته است، پس علی الدوام صاحب چنین نفسی، شکجه استبدال و استحاله و عذاب نار ضلالت و جهالت را می چشد و در هر حالی، بصورت اخلاق مشوقه و علوم غلط انداز و اعمال غیر صالحه در دار آخرت دگرگون می شود، این صفات باطنه است که صورت انسانی را اصناف مختلف می گرداند، و این تصنیف از طریق صفات مثل تنوع در حیوان است که سلطنت و غلبه با برخی از صفات است که هر نوعی از انواعش مظهر آن بعضی غالب است اگر چه برای بعضی دیگر نیز تأثیر ضعیفی است و ممکن است همین وصف ضعیف التأثير از جهت دیگر غالب و بارز شود اگر این صفات در فرد فرد انسان مجتمع گردد چه آنکه انسان بمزید جامعیت اختصاص دارد، و صورت ظاهری در همه افرادش، صورت انسان مستوی القامه و منفرج الاصابع است و لکن در باطن، حکم طبق صفت غالب است. پس هر صفتی از صفات که غلبه دارد صاحب آن در باطن مصور بهمان صورت است اعم از آنکه در نشأه دنیا باشد یا آخرت، بلی فقط این تفاوت وجود دارد که صورت بارز و ظاهر در نشأه دنیا همان صورت نوع است و در باطن و نشأه غیب، حکم با صورت صفت غالب است که اهل الله تعالی در همین نشأه دنیا او را با همان صورت باطن یعنی صورت صفت غالب مشاهده می کنند.

در اخبار ما وارد شده که حضرت باقر علوم النبیین علیه و علیهم السلام در عرفات بعضی اصحابش، صور باطنی انسانهایی که در آن مکان مجتمع بودند ارائه فرمودند که بر هیئتهای بوزینه و خوگ و خر و سگ و غیر اینها بوده اند و برای آن شیعه معنای «ما اکثر الضحیح و اقل الححیح» با این مکاشفه روشن گردید، و در اخبار است که مردم بصور اعمالشان محشور می شوند» پایان کلام قاضی سعید «ره» ادامه دارد